

برستیغ معرفت

بزرگداشت عالمان، فقیهان، متفکران، اندیشوران و چهره‌های والای قبیلهٔ قلم، پاسداشت علم، فقه و فقاقت، اندیشه و فکر، و خردمندی و رادی است. سخن از کسانی که سالهای سال از بام تا شام کوشیدند، سوختند و بر شکوه و ارجمندی میراث مکتوب فرهنگ اسلامی افزودند، سخن از دانش و فضیلت و فرهنگ است. جامعه‌ای زنده، پویا، خردمند، بزرگ، فرهنگ‌بان است که قله‌های افراشتهٔ دانش و بینش خود را پاس دارد و بر فقدان دانش مردان اندیشور خود مویه کند، حرمت‌شکنی آن بزرگان بزرگ را برنتابد و در ارجمنداری آن چهره‌های نورانی از هیچ دریغ نورزد.

جامعه‌ای ایمانی، الهی، انسانی، فرهنگی، خردورزانه و پیامبرپسند است که علم را ارج نهد و عالم را بستاید و فرایند دانش را حرمت گذارد، علی‌البتداً در تصویر بسیار گویا، زنده و بیدارگر از «جامعهٔ جاهلی» فرموده‌اند: «بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱)؛ در جامعهٔ جاهلی، عالمان، لجام‌زده، متفکران، زبان‌بریده؛ اهل دانش و بینش و طرح و ارائه‌دهندگان اندیشهٔ نو و پویا، در گمنامی و جاهلان، غوغاسالاران، زوزه‌آفرینان، شب‌پرستان دانش‌ستیز و پاسداران تاریکی

«فضیلت سوز»، گرامی داشته شده‌اند و ارجمند، و کسانی که نان را در فضای تاریک و ماهی مقصود را از «آب گل آلود» می‌گیرند ستوده می‌شوند؛ گویا حکیم طوسی از این سخن بلند الهام گرفته است که گفته است:

نهان گشت آیین فرزندگان پراکنده شد نام دیوانگان

وقتی آیین فرزاندگی می‌میرد، و فرزندگان زبان در کام می‌کشند و قلم در نیام می‌برند و خامه بر زمین می‌نهند، روشن است که جهل چهره می‌نماید و دانش ستیزی می‌گسترده و جهل به جای علم می‌نشیند.

این همه را آوردم تا بگویم سخن از متفکری بزرگ، قرآن‌شناسی سترگ و مردی که سالیان درازی در «سایه‌سار وحی الهی» روزگار گذرانند، یعنی آیه‌الله حاج شیخ محمدهادی معرفت، سخن از دانش و بزرگداشت علم و فرهیختگی و فرزاندگی است و پاسداشت او، پاسداشت حریم قرآن پژوهان و همه کسانی است که راه آگاهی، بینش و دانش را پیشه ساخته‌اند. آیه‌الله معرفت، دانش آموخته حوزه‌های ارجمند کربلا و نجف بود؛ سالیانی در محضر استادان آن دو شهر عزت و شرف زانو زد و از دانش آنان بهره برد، تا به جایگاه والای اجتهاد دست یافت. اکنون به تحلیل ابعاد شخصیتی او می‌پردازیم:

۱. زمان‌شناسی

مهم نیست که انسان در چه زمانی حضور دارد، حضوری فیزیکی؛ یا در چه زمانی نفس می‌کشد، راه می‌رود، زندگی می‌کند و... مهم این است که چگونه جاریهای زمان را درمی‌یابد، با آنها به چالش می‌نشیند، واقع‌نگری می‌کند و به چه و چهایی پدیده‌های شکل گرفته رویارو می‌شود. به آثار عالمان بنگرید و میراث مکتوب فرهنگ و تمدن اسلامی را ورق بزنید، کم نیست آثار فاخر، استوار، دقیق با استدلالهای گاه متین، اما بدون توجه به آنچه می‌گذرد و بدون نگاه به آنچه جاری است. آنکه طبیعت زمان را درک نمی‌کند و با جاریهای زمان انس نمی‌گیرد، خاستگاه اندیشه‌ها، جریانها و... را در نمی‌یابد، طبیعی است که گاه «سکندری» خرد و تباه می‌شود و دیگرگاه تلاش می‌کند، ولی ثمره تلاشش، آب در هاون کوبیدن است.

زمان را شناختن، یعنی نیازهای روزگار را دریافتن، چگونگیها و گرایشهای مخاطب را فهم کردن و آنگاه قلم گرفتن، همت ورزیدن و با بیان و بنان و با توجه به آن درک نوشتن و... آیه الله معرفت چنین بود.

نویسنده، محقق، چون زمان و نیازهای آن را شناخت «کتاب نمی نویسد که کتاب نوشته باشد» می نویسد تا آنچه را می گذرد به چالش بکشد. حضرت آیه الله سبحانی درباره وی گفته اند:

از ممیزات ایشان این است که کتاب را برای کتاب نمی نویسد، که کتابی نوشته باشد خلیها وقت دارند یک کتابی بنویسند، یک اثری از خود باقی بگذارند نمی گوئیم بد است، اما خیلی حسن ندارد، اما این شیوه در ایشان هست که خلأها را پر کند، در علوم قرآنی خلأی در کتب شیعه بوده، البته این خلأ بوده و نبوده [یعنی در ضمن تفسیرها بوده و مستقل نبوده] علوم قرآنی را شیعه در داخل تفسیر نوشته، یعنی در ضمن تفسیر آورده اند و گاه در مقدمات تفسیر... در شیعه یک کتاب مستقل در علوم قرآنی نبود، این خلأ را الحمد لله ایشان پر کرد (کتاب معرفت: ۲۹).

حقاً چنین است، «التمهید» با نشر استوار، تتبع شایسته، دریافت قوی، نقل و تحلیل اندیشه ها و دیدگاهها چون چهره نمود، میدان داری کرد و محور پژوهشهای بعدی گشت، و این یکی از آثار و برکات زمان شناسی آن بزرگوار بود.

۲. اخلاص

نیازی به گفتن ندارد، روزی که آن بزرگوار به سراغ بحثهای قرآنی رفت، پژوهش در علوم قرآنی، تفسیر، و تلاش در آستانه قرآن نه تنها نام نمی آورد و نان به چنگ نمی نهاد، که آوازه را می زدود و... قصه پر غصه تعطیلی درس تفسیر آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی رحمته الله تحت فشار «فقه مداران» و «اصول گرایان» از نیازهای جامعه بی خبر و سر در لاک خود فرو برده، هنوز که هنوز است در خاطره ها مانده است.

به کنج انزوا نشستن علامه طباطبایی رحمته الله بلحاظ تکیه نزدن بر کرسی درس فقه و... در پیش دید همگان است، درد گذاری آیه الله شهید مطهری را بنگرید:

اگر کسی علمش علم قرآن باشد، یعنی در قرآن زیاد تدبیر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بدانند، این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ! اما اگر کسی کفایه آخوند

ملاکاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و باشخصیتی شمرده می‌شود...

آنگاه آن بزرگوار پس از توضیحاتی نوشته‌اند:

یکی از فضیلت‌های خودمان در حدود یک ماه پیش [این سخنرانی در ۱۳۴۱/۷/۲۷ ایراد شده است] مشرف شده بود به عتبات می‌گفت خدمت آیه‌الله خویی سلمه الله تعالی رسیدم، به ایشان گفتم: چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟ ... ایشان گفتند موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر، گفت من به ایشان گفتم: علامه طباطبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند چطور شد؟ ایشان گفتند: آقای طباطبایی «تضحیه» کرده‌اند، یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند، از نظر شخصیت اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند (مطهری، مجموعه آثار: ۵۳۴/۲۴).

این حقیقت تلخ در مراکز علمی دیگر نیز وجود داشت، حضرت آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی، همواره تأسف می‌خوردند که نتوانستند بحثهای قرآنی را پی بگیرند و پس از «مدخل التفسیر» که بحثهایی است از علوم قرآنی و دقیق و ارجمند، نتوانستند به تفسیر آیات الهی پردازند. آن بزرگوار در جمع فاضلان «مرکز فرهنگ و معارف قرآن» فرمودند:

تأسف‌بار است که در حوزه علمی، کسی که قرآن را در چند لا می‌فهمد جزء فضیلت، اما یک مدرس «کفایه» در زمرة آیه‌الله‌ها مطرح می‌شود، و هنوز که هنوز است وزن قرآن‌پژوهان در حوزه، متناسب با جایگاه آنان نیست [نقل به مضمون].

اکنون بنگرید که آن بزرگوار در چنین حال و هوایی و با توجه و تأمل و آگاهی از پیامدهای آن به «بحثهای قرآنی» پرداخت، و در جهت زدایش «مهبجوریت قرآن» گام برداشت و به تعبیری، ایشان در این «اخلاص» و «خودسازی» تا مرز «خودسوزی» پیش رفت. آنان وی را می‌شناختند، تردیدی نداشتند که او بلحاظ فقهی از «اقران» خود هیچ کم نداشت و میدان مرجعیت برای او کاملاً گشوده بود، اما او گام نهاد. او خود در زندگی‌نامه خودنوشت خویش به این حقیقت اشاره کرده است. آری به این «حقیقت تلخ» خلأ پژوهشهای قرآنی با نگاه شیعی این همه را جانی شعله‌ور، پیراسته از جذبه‌ها و کششهای دنیوی، نام‌آوری و آوازه‌گریهای به ظاهر نیک و ...

می‌خواهد که بر خود هموار کند. به این خاطره دقت کنید:

روزی در دانشگاه علوم اسلامی رضوی، در جمع فاضلان حوزه علمیه مشهد و دانشجویان آن دانشگاه که طلبه حوزه نیز هستند، در حضور وی گفتم: حضرت آقای معرفت عالمی خودساخته هستند و اندکی درباره ابعاد علمی ایشان سخن گفتم. آن بزرگوار کنارم نشسته بود، آرام، آرام تذکر می‌داد که سخن را قطع کنم. بالاخره گفتم: «ایشان در خودسازی تا حد خودسوزی پیش رفتند در حالی که از حیث ویژگیهای مرجعیت از همگان خویش چیزی کم نداشتند. پس از جلسه، گلایه کردند که چرا اینگونه سخن گفتم، و از وی تجلیل کردم. گفتم: استاد! من عقیده‌ام را گفته‌ام، برای اظهار عقیده نباید کسی مؤاخذه شود و دیگر اینکه باید طلبه جوانی بداند که آینده‌اش را بر اساس ضرورتها و نیازها رقم بزند و نه...

گفتند: من موضوعی را می‌گویم که نمی‌خواهم در «حیاتم» نقل کنید.

گفتم: عمر شما ان شاء الله به بلندی آفتاب باشد، بفرمایید. ایشان فرمودند: «در سالهایی که بحث مرجعیت داغ شد و بسیاری به میدان آمدند برخی از همشهریها و برخی کربلاییها که در کشورهای حاشیه خلیج فارس بودند و قدرت ملی شایان توجهی داشتند، بسیار مراجعه می‌کردند و از من می‌خواستند رساله بنویسم. بالاخره روزی چند تن از طلاب فاضل را هم همراه کرده بودند و به منزل ما آمدند و اصرار کردند که من رساله عملیه منتشر کنم و گفتند ما هزینه‌ها را می‌پردازیم و شما از شهریه طلاب هم نگران نباشید. انکار و تن زدن من فایده‌ای نداشت. به آن فضلا رو کردم و گفتم: اکنون من در حوزه‌ای وارد بحث شده‌ام و تحقیق می‌کنم که احساس می‌کنم میدان خالی است. من از ساحت قدس قرآن دفاع می‌کنم، احساس من این است که اگر قلم را بر زمین بگذارم در این حد و حدود کسی نیست که قلم را بردارد، اگر هست بنده حاضرم این کار را بکنم، اما میدان مرجعیت خالی نیست، رساله بسیار است و مؤمنان هم براحتی مرجع تقلید خود را پیدا می‌کنند و هیچ مشکلی ندارند. به آن فاضلان گفتم: چنین نیست؟ آنها تأیید کردند. دیگران حاضر در جلسه هم دیگر چیزی نگفتند. به هر حال آن بزرگوار با درک درست از نیاز جامعه شیعی به پژوهشهای قرآنی و با «اخلاص» و «پیراسته‌جانی» که به او مجال



می‌داد تا فارغ از چه و چه‌های زندگی و فضای جامعه، به آنچه روا و شایسته و بایسته است پردازد، در این راه گام برداشت و آثاری جاودان پدید آورد.

۳. جستجوگری و نستوهی

آن بزرگوار یکسر تلاش بود و جوشش، کشش بود و کوشش، زندگی او یکسره فراگیری بود و فرادهی، هم‌اره می‌اندیشید، درمی‌یافت، یافته‌ها را به «محک» می‌زد، عیارسنجی می‌کرد و نشر می‌داد و با این همه هرگز بر آنچه که از پس سالیان پژوهش و تأمل و درنگریستن یافته بود «تعصب» نمی‌ورزید. سالیان پایان عمر که سنین کهولت را می‌گذراند، همچنان پرشور در حرکت و پویش بود. حضورش را در مجامع علمی، پژوهشی و آموزشی نکاسته بود. به همین دانشگاه (دانشگاه علوم اسلامی رضوی) مرتب آمد و شد می‌کرد و بهره می‌رساند. انبوه نگاشته‌های استوار و کتابهای سخنه و پخته و مقالات ارجمند و گزیده‌نگاری شده و تربیت دهها، بل صدها شاگرد کوشا و کارآمد نشان آن همه سختکوشی و نستوهی است.

روز پنجشنبه (روز قبل از فقدان جانکاه آن عزیز) گفتم استاد چقدر کار می‌کنید، گفت: جسم خسته می‌شود، تنم آزار می‌بیند، گاهی از بسیار نشستن و نوشتن رنج می‌کشم اما روحم شاد است و نشاطم بسیار عالی است و همچنان برای بسیار دیدن و تأمل کردن و نوشتن بی‌قراری می‌کنم. همین زمان گاه تا ۱۴ ساعت کار می‌کنم، از جمله آخرین آثارش «التأویل...» بود. آن روز به مناسبت سخن از رساله‌ای که پیشتر، دفاع آن در محضر استاد برگزار شده بود، استاد فرمودند: کتابی دیگر در «تأویل» در دست نگارش دارم. اینجا می‌خواهم «تأویل»های جریانه‌ها، فرقه‌ها، نحله‌ها را عیارسنجی کنم. گفتم خوب است به برخی تأویلهای امروزی یا به اصطلاح روشنفکرانه نیز پردازید. فرمودند: مثلاً... نمونه‌هایی را به همراه منابع آن عرض کردم، فرمودند: برایم بفرستید، به خانه برگشتم و آنچه را استاد خواسته بودند آماده کردم که شنبه به محضرشان ببرم... اما غروب جمعه داغ بود و دریغ، غم بود و افسردگی جان....

همین جا بیفزایم او در جستجوگری نمونه‌ عینی فروتنی بود و از اینکه از دانشجو

و یا طلبه خود سؤالی کند، هیچ ابایی نداشت. بارها برای جستجو از منبعی و سرچشمه‌های موضوعی با این ناتوان تماس می‌گرفت. هنوز طنین زنگ‌دار شیرین «معرفت هستم» استاد در تماسها پس از سلام در گوشم هست، باری او یکسر تلاش بود و جوشش، کشش بود و کوشش، جستجوگری بود نسته و....

۴. نه بر کرانه که با امواج

غیرت دینی، استوارگامی «معرفتی»، حضور فکری در «عینیت جامعه»، دغدغه حراست از مکتب و سوز و گداز او در پاسداشت حقایق دین و آموزه‌های آیین مبین، مثال‌زدنی بود. او مردی پویا، متحرک، نواندیش و چنانکه پیشتر آوردیم «زمان‌شناس» بود. پس نمی‌توانست از جاریهای زمان به دور باشد. چنان که در کربلا در جوانی همراه جریان نواندیش حوزه و نگاشتن و عرضه حقایق دینی حاضر بود و در نجف اشرف نیز، آنگاه که حضرت امام علیه السلام معمار اندیشه حکومت دینی - در حوزه نجف حضور یافت، دل در گرو عشق آن بزرگ نهاد، در درسش حاضر شد، از سرچشمه زلال اندیشه‌اش نوشید، و در بازگردان درسهای «ولایت فقیه» امام و نشر آن از هیچ کوششی دریغ نورزید و چون با ستم «عقلقیان» از کنار مضجع مطهر مولی امیر مؤمنان علیه السلام ناچار به هجرت شد - که دل در گرو آن دیار داشت و همواره آرزوی فضای آرامی را در آن وادی مقدس انتظار می‌برد که باز گردد - در قم رحل اقامت افکند، همان راه را ادامه داد و پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به زعامت استاد، مراد و پیشوای آزادگان حضرت امام خمینی علیه السلام دل و دماغ و فکر و اندیشه در جهت آن نهاد و اولین اثر گویا، ارجمند و دقیق را در تبیین اندیشه «ولایت فقیه» رقم زد. در بخش نظری و فکری دستگاه قضایی حضور یافت و برای گشودن گرهایی از مسائل قضایی قلم زد، ره گشود و مقالاتی سامان داد و بالاخره فرزندش را و به تعبیر خود آن عزیز «جگر گوشه‌اش و بل تمام امیدش» را که طلبه‌ای کوشا و فاضلی ارجمند بود، روانه میدان کرد و چون شاهد شهادت نوشید، استوار ایستاد و چنانکه از او انتظار می‌رفت حماسه صلابت و کرامت را سرود و آن را هدیتی خرد تلقی کرد که به انقلاب و امام هدیه کرده است. راستی

را موضع آن بزرگوار در شهادت دلبندهش دیدنی، ستودنی و مثال‌زدنی بود. او همواره بر چگونگی روزگار می‌اندیشید و بر ثبات و سربلندی «انقلاب» دل می‌سوزاند، و...

۵. نواندیشی، خرافه‌ستیزی، آزادگی

او نمونه عینی «معرفت» بود، «الاسماء تنزل من السماء». اندیشیدن آمیزه وجود او بود، تلاش کردن، یافتن، گفتن، نوشتن، پالایش کردن و به دیدگاه نو دست یافتن، آهنگ کلی علمی و پژوهشی او و آرمان والای حیات علمی او بود. او خود می‌گفت:

بنده چون هم در رشته فقه و هم رشته مسائل قرآنی به موازات کار کرده‌ام، در تمام این مراحل نوآوری زیاد دارم. این افتخار هم نیست، گرچه افتخار هم هست، اما نمی‌خواهم افتخار کنم. هر کس روی موضوعی فکر کند بالاخره به چیز جدیدی می‌رسد، کسانی که چیز جدید ندارند، چون مسائل را تقلیدی دست به دست می‌کنند، امانت‌دار هستند، اما اگر کسی فکر کند، بالاخره فکر وقتی روی فکر بیاید، چیز تازه تولید می‌کند، بنده از اول تحصیلم عادت‌م بر این بود که هیچ مطلبی را بدون اینکه خودم بیندیشم، نپذیرم. می‌خواهم این را عرض کنم که بنده در تمام این آرا و مطالبی که به ظاهر نو جلوه می‌کند - به طور حتم می‌گویم در واقع یک درسی است به دوستان مثل خودم - حداقل پنج بار در حوزه درس گفتم... حتماً اگر پنج بار مطرح نشده باشد، قطعاً به چاپ نخواهد رسید.

بعضی در نگرستن، به آفاق نو دست یافتن، هیجان‌زده نشدن، با تأنی و تأمل گفتن و نوشتن و... این همه جلوه‌های شخصیت آن دانشی‌مرد بود. خردورزی، آگاهانه و هوشمندانه سراغ اندیشه‌ها رفتن و با همین زاویه به دین، میراث دینی و فرهنگ دینی نگرستن و... این ویژگی از او عالمی پیشرو، روشن‌اندیش و خرافه‌ستیز ساخته بود، و از اینکه خرافه‌گویی در جامعه شیعی در حال گسترش است، شکوه می‌کرد و از اینکه این چگونگی گاه دامن کسانی را که داعیه‌هایی نیز دارند گرفته و می‌گیرد رنج می‌برد، او بر این باور بود که «عقل» درون‌مایه تفکر شیعی است و در گذرگاه تاریخ هر کس که انصافی داشته است - دوست و دشمن - اندیشه شیعی را بدان ستوده است، آن خردمند اندیشور از اینکه می‌دید گاه «جاهلان



متنسک» ساحت زیبا و قدسی این مذهب را با اوهام، خرافه و موضع‌گیریهای تنگ‌اندیشانه می‌آلایند می‌سوخند، با سوز و گدازی تکان‌دهنده از کسان بسیاری سخن می‌گفت که اینجا و آنجا به «تشیع» گرایش پیدا می‌کنند، اما سخنشان این است که: تشیع پذیرفتنی است اما تشیع پیراسته از آرایه‌ها و خرافه‌ها. می‌گفت: این چه شعار بی‌بنیادی است که «الفضل ما شهدت به الأعداء» و آنگاه با این شعار در حوزه فضائل معصومان علیهم‌السلام هر رطب و یابسی را پذیرفتن و ساحت قدسی آن عزیزان را آلودن، چنین بود که او گزارش و بیان فضائل را برای اهل بیت علیهم‌السلام به هر گونه و با هر محتوی نمی‌پذیرفت و از آن تن می‌زد (و در این زمینه نقدهای شایان توجهی داشت). می‌گفت که آستان رفیع معصومان علیهم‌السلام بی‌نیازتر از این است که با فضیلت‌تراشی برای آنان شأن و منزلت بسازیم. از اینکه حماسه عاشورا و قیام مقدس و نورانی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در نقلها، گزارشها، بسترها و... از آن جایگاه والایش فرو می‌هد و به خرافه می‌آمیزد نالان بود. خود نگاهی عمیق و ژرف به این حادثه داشت و از اینکه در ایام عزاداری بر منبر نشیند و حقیقت‌گویی کند، ابایی نداشت که به آن می‌بالید و می‌گفت در گذشته‌ها این جایگاه، جایگاه مراجع و عالمان بزرگ بود، اما از این فراتر، از آن می‌سوخند که جهل‌مداران حقیقت‌ستیز با بیان و بنان، چهره ناب «حق» را می‌آلایند و با قدم و قلم خرافه می‌پراکنند و آگاهان به لحاظ چه و چها سکوت می‌کنند. از اینکه موضعی از عالمی، جریانی، داعیه‌داری، ساحت پاک مذهب را خدشه‌دار کند جانش آکنده از غم می‌شد. در جریانی که بیشتر شکل سیاسی پیدا کرده بود و نه اندیشگی، و کسی متهم به «ارتداد» شده بود و عالمی در مصاحبه بدان «تفوه» کرده بود، بسی ناراحت بود و می‌گفت در جمع عالمان بدو تاختم و با صراحت گفتم این جایگاه نه جایگاه توست، آن هم از موضع یک جریان و حوزه سخن گفتن. حوزه و عالمان و پرورش‌یافتگان مکتب تشیع خردمندتر و آگاهتر از آنند که با این حربه‌ها حریف و رقیب را از میدان به در کنند «آن را که حجت قوی است چه نیاز به فربه کردن رگهای گردن» و....

او در حق‌گویی و بیان دردها و گاه کز اندیشیها و کج‌گوییها، زبانی صریح و گاه

تند و در عین حال آمیخته به «ادب نفس» و «ادب بحث» داشت. باری هرگز در بیان آنچه آن را حق می‌دانست، مصالح شخصیش را لحاظ نمی‌کرد. او حقاً رادمردی آزاد، و آزاده‌ای شجاع، و برنادلی استوار گام بود. اکنون نیز کسان و پاکانی که چه و چهایی را می‌پراکنند باید به این همه بیندیشند و حرمت نگه دارند و فضای دانش و دانشوری را نیالایند.

۶. دیده‌بان بیدار

عالمان آگاه و اندیشوران بیدار «چشم آگاه زمانه‌اند»، جاریهای زمان را می‌نگرند و با نگاهی حقیقت‌یاب جریانها را رصد می‌کنند تا در مواجهه با آنچه می‌گذرد به درستی بیندیشند، عمل کنند و موضع گیرند. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن أن یتسلط علیهم ابلیس و شیعتہ التواصب. ألا فمن انتصب لذلك من شیعتنا کان أفضل ممن جاهد الروم و... ألف، ألف مرة لأنه يدفع عن أديان مجیننا و ذلك يدفع عن أبدانهم (طبرسی، الاحتجاج: ۸۱).

علمای شیعه مرزداران مرزهایی هستند که ابلیس و عفریتهای او از آنجا حمله می‌کنند. آنان سپاه ابلیس را از هجوم بردن بر ناتوانان شیعه باز می‌دارند و از چیره شدن ابلیس و پیروان دشمن قوی او بر ایشان جلو می‌گیرند، آگاه باشید هر کس از شیعه ما خود را به این مرزداری برگمارد، مقامش از کسانی که با رومیان جهاد کردند... هزار هزار بار بالاتر است، بدان جهت که این مرزدار از دین دوستان ما دفاع می‌کند در صورتی که آنان از بدنشان دفاع می‌کنند.

چنین است جایگاه آن کس که با چشمانی باز و قلبی بیدار و اندیشه‌ای پویا جریان روزگار را بباید، توطئه‌ها، نقشه‌ها، هجومها، بل شیخونهای دشمن را شناسایی کند و متناسب با آن به حراست و حفاظت از مکتب اقدام کند. آیه‌الله معرفت چنین بود. از آن روزگاری که با جمعی در کربلای معلا مجموعه‌ای را پی نهادند تا به پرسشهای نوظهور پاسخ دهند و از جمله قلم‌زنان جدی آن مجموعه خود ایشان بود، تا واپسین روزهای زندگی. کتاب «شبهات و ردود» آن بزرگوار در چنین سمت و سویی رقم خورد، وی برای سامان دادن آن اثر فراوانی مطالعه کرد،

نگاشته‌های کهن و نو را در نوردید، با بسیاری از کسان به مشاوره نشست، از همگان خواست آنچه را دیده‌اند و خوانده‌اند و دریافته‌اند که به نوعی قداست و کرامت قرآن را نشانه رفته است، به او عرضه کنند و در شناخت و شناسایی شبهه، پرسشها او را یاری رسانند و چنین شد و با تأملهای بسیار و دقتهای فراوان و چندین سال از بام تا شام کوشیدن، آن اثر فاخر شکل گرفت که به گفته عالمی بزرگ، «فخر شیعه است» راستی را «شبهات و ردود» در مطالعات قرآنی و با آن زاویه دید یکسر بدیع است و بی‌بدیل. در موضوعات دیگر و از جمله اندیشه‌های فقهی نیز استاد چنین بودند، درنگرنده، تأمل‌کننده، رصدکننده و چونان دیده‌بانی بزرگ، هوشیار و بیدار، قیام‌کننده‌ای در خور و به اقتضای زمان و جریان.

۷. مبتکر شجاع

در مقاله‌ای دیگر که در همین مجموعه خواهیم آورد، کار بزرگ آیه‌الله معرفت، شناسایی، گردآوری، تدوین و پرداخت ارجمند و کارآمد پراکنده‌های گرانقدر میراث بزرگ شیعی در بحثهای علوم قرآنی از لابلای سطور زرین آثار عالمان و عرضه کار افتخارآفرین آن است، اما او از آن روزی که این خلأ را دریافت، با همتی والا و دلاوری و استواری در خود، آهنگ زدودن آن خلأ کرد، صرف بازیافت، تنسيق و تدوین و گزارش میراث ارجمند بزرگان را پیشه خود ساخت. او میراث والای مرتبط با علوم قرآنی را به درستی شناسایی کرد و آنگاه آن همه را به دایره نقد ریخت و مآلاً به آرای ابتکاری بکری دست یافت. او با همه تأمل و احتیاط و تأنی و حزم‌اندیشی که در بحث داشت چون به «واقع صادق» و حقیقت روشنی دست می‌یافت، شجاعت ستودنی و ارجمندی در اظهار نظر داشت، باری برنادلی بود هوشیار، مبتکر و شجاع.

در باب نزول، نسخ، تأویل و بطن، قرائت و... آرای نو و استواری عرضه کرده است. در مباحث فقهی نیز دیدگاهها و آرای ارجمندی دارد که این وجه از شخصیت آن بزرگوار کمتر مورد توجه قرار گرفته است و در این مجموعه مقالاتی در این زمینه خواهید خواند.

۸. شیفته حق، شیدای آل الله

او شیفته حق بود و جستجوگر خستگی ناپذیر در جهت دستیابی به آن، اکنون باید گفت: چونان کسی باید آهنگ کجا کند؟ و بارانداز روح و فکر و اندیشه اش کجا باشد؟ اگر دریابد، توفیق درست‌اندیشی و سره‌نگری رفیقش گردد، آیا این حقیقت ناب را جز در آستانه قرآنی باید جست؟ و جز در آموزه‌های آفتابگون نبوی و معارف دریاوار علوی و ولّوی باید یافت و مگر نه این است که «علی مع الحقّ و الحقّ مع علیّ بدور حیث ما دار» و «هم مع الحقّ و الحقّ معهم».

باری «معرفت» با شناخت و «معرفتی» ژرف، شیفته اهل بیت علیهم‌السلام و شیدای مکتب «آل الله» بود. بارهای بار با درد‌گذاری عمیقی می‌گفت دوری ما از «مکتب اهل بیت علیهم‌السلام» ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر اندیشه و فکر ما وارد ساخته است، و جدایی بخش عظیمی از جهان اسلام از این معارف در ابعاد گسترده فرهنگ اسلامی، گرفتاریهای شگفتی را دامن زده است. او که آخرین سالهای عمر را یکسر به تدوین تفسیری بزرگ بر پایه آموزه‌های معصومان علیهم‌السلام همت گماشته بود و در نقد و تحلیل «میراث تفسیری» به گونه تطبیقی آنچه را از امامان علیهم‌السلام آمده بود، با دیگر نحله‌های تفسیری به عیارسنجی می‌گذاشت و با شیدایی ویژه‌ای می‌گفت: نمی‌دانید این تطبیق و وارسیهای تطبیقی معارف آل الله علیهم‌السلام چه جلوه خیره‌کننده‌ای دارد، افسوس و صد افسوس که این میراث گرانبدر پالایش نشده است. آیه الله معرفت به این کار سترگ دلبستگی خاصی داشت، اما افسوس که اجل، مهلت به فرجام نهادن آن را نداد. او خود در زندگی نامه خود نوشت نوشته است:

کاری که اخیراً (از ابتدای سال ۷۹ ش) به آن دست زده و ویژگی و اهمیت خاصی دارد «جمع و تنسيق روایات تفسیری فریقین» است که با همکاری دو گروه ۱۰ نفری از نخبگان حوزه و تربیت‌یافتگان مدرسه قرآنی در حال پیشرفت سریع است. روایات تفسیری، جملگی به صورت خام در کتابها عرضه شده و کاری که فقها بر روی روایات فقهی انجام داده‌اند، بر روی روایات تفسیری انجام نگرفته است و لذا سلیم و سقیم به هم آمیخته است، برای جداسازی و تعیین سرنوشت نخبه تفاسیر روایی با همت دوستان فاضل خویش به این کار خطیر اقدام نمودم. از خداوند مسئلت دارم که توفیق اکمال و اتمام به نحو احسن مرحمت فرماید.

سوره حمد و سوره بقره این کار بسیار مهم و پژوهش قرآنی بسیار ارجمند، سامان یافته در حال نشر است، اما بقیه قرآن با اینکه روایات و نقلها گرد آمده است، جامعه قرآنی از تحلیلیها و دقت نظرها و نقدهای آن بزرگوار محروم ماند. اکنون که به سطور پایانی این یادداشت می‌رسم سزایم است که در ذیل این عنوان خاطره‌ای از آن عزیز بیاورم که هم نشانگر شیفتگی اوست به مولی و فرزندانش و هم نشانگر سرسودن همارة او به آستان رفیع اهل بیت علیهم‌السلام. استاد در مراسمی که برای تجلیل از تلاشهای علمی او سامان یافته بود، به کوتاهی سخن گفت و در ضمن آن از «شبهه‌ای» که در مسیر بحث قرآنی مرتبط با ولایت با آن مواجه شده بود و از اینکه شبهه قوی می‌نمود و با کسان و فرهیختگان بسیاری به بحث نشسته و به جایی نرسیده بود، آنگاه استاد فرمود:

رقم خدمت حضرت امیر علیه‌السلام. تقریباً ساعت ۱۰ بود، دو به ظهر بود، سرم را گذاشتم روی ضریح، همین طور عرض کردم که یا علی علیه‌السلام اگر هیچ کس نداند، تو می‌دانی. این تلاش من برای احیای ذکر تو در قرآن کریم است. من چون احساس کردم حق تو در قرآن ضایع شده است، خواستم احیا کنم، آیا سزاوار است که تو مرا تنها بگذاری در مقابل یک شبهه. همین را گفتم و از حرم آمدم بیرون، رقم منزل، پشت میز که نشستم، دیدم شبهه آن قدر موهون و سست است که من چرا یک هفته معطل شده‌ام! جوابش را نوشتم و چاپ هم شد، از این جور خلوتها ما با حضرت زیاد داشتیم.

هنیئاً له، چنین بود آن فرهیخته ارجمند، فرهنگ‌بان سترگ و دیده‌بان بیدار و هوشمند علوی اندیش پاک‌نگر.

اکنون یک سال از رحلت جانگداز و «ثلمه» حقاً جبران‌ناپذیر او می‌گذرد. یاد هم‌نشینیها، همدلیها، بهره‌وریهای بسیار از میراث مکتوب و محضر منور او دلم را می‌فشرد و جانم را آکنده از غم می‌کند، شکنج روز و ستم زمانه هم که گاه بر او می‌رفت و گاه رخ می‌نماید گو اینکه او را نمی‌لرزاند، اما دوستدارانش را می‌رنجانند. فرزند برومندش نوشته است:

همواره و در هر شرایطی از کسی توقع نداشت و منتظر پاسخ محبت خود از دیگران نمی‌ماند. هیچ کدورتی از دیگران حتی بدخواهان به دل نمی‌گرفت. در

این باره از استاد خود مرحوم شیخ یوسف نقل می‌کرد که اگر می‌خواهی در زندگی راحت باشی، از مردم توقع نداشته باش.

در جریانی که آشکارا بر او ستمی رفته بود و کسی «آتش‌بیار» معرکه بود، بسیار دیگرگون شدم و این سوی آن سوی اقداماتی کردم و در اوج آن با استاد تماس گرفتم آنچنان با آرامش سخن می‌گفت و از کنار جریان می‌گذشت که حیرت‌آور بود، و در پایان با لطافتی فرمود: «چرا این همه جوش آورده‌ای من که هدف این همه قرار گرفته‌ام جوش نیاورده‌ام شما چرا؟!».

خدایش رحمت کند که پاک زیست، در راه تبیین و ابلاغ دین و تشبیه معارف قرآن و دفاع از ساحت کتاب الهی از هیچ دریغ نورزید. عاش سعیداً و مات سعیداً. اکنون و پیشتر از آنکه قلم بر زمین نهم سپاس گوی دوستان ارجمندم در دانشگاه علوم اسلامی رضوی‌ام که با اقدامی جدی و شایسته شماره‌ای از «فصلنامه الهیات و حقوق» را چونان یادنامه‌ای ویژه سالگرد رحلت آیه‌الله معرفت ساختند و شاگردان آن عزیز از دست رفته قلم زدند و دستیارانش همت ورزیدند و با یاری فاضلانی از بیرون دانشگاه - که تلاشهای آن بزرگواران را نیز سپاس می‌گوییم- این صحیفه را رقم زدند.

محمدعلی مهدوی راد